

در این چاپ بعضی اصلاح‌های جزئی صورت گرفته و مقاله‌ای نیز به کتاب افزوده شده است. من از حدود چهل سال پیش که شروع به مطالعه آثار فارابی کرده‌ام هرچه بیشتر خواننده‌ام عظمت مقام او در نظرم بیشتر شده است. البته اگر بگویم فارابی از ابن سینا و ملاصدرا بزرگتر است استادان فلسفه سخن را نمی‌پذیرند و حتی ممکن است آن را بر جهل حمل کنند. داعیه دانایی ندارم ولی اگر کسی بخواهد بطلان گفته‌ام را اثبات کند چه می‌گوید؟ می‌گوید که ابن سینا و سهروردی فلسفه را بسط و تفصیل داده و در طرح و حل بسیاری از مسائل فلسفه موفق بوده‌اند. این سخن را هر کس که مختصر آشنایی با فلسفه دارد می‌پذیرد اما عظمت و عمق تفکر غیر از بسط و تفصیل و طرح و حل مسائل است. شاید در تمیم سخن بگویند که ابن سینا و ملاصدرا علاوه بر اینکه فلسفه اسلامی را تفصیل داده و مسائل نو و بدیعی طرح کرده‌اند در جمع فلسفه و علم کلام و عرفان نیز کاری بزرگ انجام داده‌اند. این سخن را نیز ناچار باید تصدیق کرد مع‌هذا نباید پنداشت که فلسفه فارابی صورت مجمل و ابتدایی و ناپخته فلسفه ابن سینا و ملاصدرا است. اگر در آثار بزرگ ابن سینا و ملاصدرا مسائل و مباحثی هست که در مقالات و رسالات فارابی جای ندارد بعضی مسائل بسیار با اهمیت نیز (که شاید قرن‌ها اهمیت آنها درک نمی‌شد) در فلسفه فارابی مورد غفلت قرار گرفته است چنانکه فی‌المثل توجهی که فارابی به سیاست و زندگی مدنی داشت کم‌کم از نظر فلاسفه افتاد و اگر سخنی در سیاست گفته شد تکرار اقوال و آراء فارابی یا گزیده‌ای از آن سخنان بود. ابن سینا و سهروردی کوشیدند تا سیاست را به مسیری دیگر و مناسب‌تر با عالم اسلامی بیندازند اما سعیشان در این راه ناتمام ماند و نصیر المادین طوسی و ملاصدرای شیرازی دو خلف بزرگ ابن سینا و سهروردی، در سیاست به فارابی بازگشتند و به بیان خلاصه اقوال او اکتفا کردند. مسئله بسیار مهم انتقال علم و تفکر از یک عالم و حوزه فرهنگی و تمدنی به حوزه دیگر و امکان ترجمه آثار فلسفی و ادبی از یک زبان به زبان دیگر نیز که در بعضی از آثار فارابی طرح شده بود تقریباً بکلی فراموش شد و تلقی از فلسفه بصورتی در آمد که اگر کسی از اهل فلسفه به این قبیل مسائل می‌پرداخت چه بسا ملامتش می‌کردند که اینها ربطی به فلسفه ندارد زیرا در زمره عوارض ذاتی وجود نیست و بالاخره مطلب مهم نسبت فلسفه با دین که در آثار فارابی با جد فکری و به قصد تفحص و تحقیق طرح شده بود کم‌کم یک پاسخ رسمی پیدا کرد و فلاسفه و حتی متکلمان، آن پاسخ را پاسخ تمام دانستند. فارابی همچنین با «احصاء علوم» برنامه درسی مدارس جهان اسلام یا لاقول حوزه‌های درسی منطقه‌ای را که در فاصله میان چهار رود سند و جیحون و دجله و نیل قرار دارد معین کرد و حتی به طرح اندیشه تاریخی ک زمان ظهور و پیدایش صریح آن قرن هجدهم است، نزدیک شد. من به این مطلب در مقاله‌ای که به کتاب افزوده‌ام اشاره کرده‌ام. اگر فرصت می‌داشتیم یکبار دیگر آثار فارابی را می‌خواندم و می‌کوشیدم زمان و زبان او را درک کنم. ما نیاز داریم آثار بزرگان فلسفه دوره اسلامی و مخصوصاً فارابی را که مقام مؤسس دارد نه فقط به عنوان پژوهشگر بلکه به قصد هم‌زبانی با او بخوانیم. آثار فلسفی را بطور کلی به دو نحو می‌توان خواند. یکی خواندن رایج و شایع است که از آن نمی‌توان صرفنظر کرد و اگر از آن صرفنظر شود آموزش فلسفه منتفی می‌شود. این خواندن، خواندن الفاظ و عبارات است. یک نحوه دیگر خواندن نیز هرچند که از عهده همه دانشجویان و مدرسان فلسفه بر نمی‌آید و صرفاً برای بعضی از محققان و صاحب‌نظران ممکن و میسر می‌شود، فهم اشارات فلاسفه است. اینان می‌توانند نه فقط الفاظ و عبارات سطوری آثار فلاسفه را بخوانند بلکه لایه‌های سطوری را هم می‌خوانند. آنچه در لایه‌های سطوری فلاسفه و متفکران یافت می‌شود محدودیت ندارد و به این جهت است که آثار فلسفی در زمان کهنه نمی‌شود و آنها را همیشه و همواره می‌توان خواند. گاهی این پرسش برای من مطرح می‌شود که چرا مردی مثل فارابی که عمر نسبتاً دراز داشته و عمر خود را وقف مطالعه و تحقیق کرده شاگردانی نداشته است که تعلیمات او را تدوین کنند و از طریق تعلیم انتشار دهند. در فاصله میان فارابی و ابن سینا محققان و صاحب‌نظرانی مانند ابو سلیمان سجستانی، یحیی بن عدی، ابو حیان توحیدی، ابو الحسن عامری و... بوده‌اند که از تعلیمات فارابی بهره برده‌اند اما اصولاً نباید توقع داشت که مؤسسان فلسفه شاگرد پرور باشند و مگر سنت اوگوستین و دکارت حوزه درس و شاگرد داشته‌اند؟ می‌گویند سقراط شاگردی مانند افلاطون داشته و در آکادمی افلاطون فیلسوفی چون ارسطو بار آمده است. افلاطون و ارسطو هر یک مسلماً از استاد خود بسیار چیزها آموخته‌اند اما این هر سه بنیانگذارند نه اینکه سقراط بنیانگذار باشد و آندو

شاگرد باشند. فلسفه را سقراط و افلاطون و ارسطو بنیاد گذاشته اند و برحسب اتفاق است که این سه، به سه نسل پی در پی تعلق دارند. البته ارسطو شاگرد افلاطون و افلاطون شاگرد سقراط بوده است اما در حقیقت این سه، سه دوست بودند هرچند که بمعنی مشهور و متداول لفظ و بر طبق شرایطی که ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماک ذکر کرده است نمی توانستند با هم دوست باشند ولی آنها هر سه فلسفه و دوستی دانایی بمعنایی تازه را بنیاد کردند.

مؤسسان معمولاً شاگرد پرور نیستند زیرا آنچه می گویند وقتی قابل تدریس در مدرسه است که کم و بیش صورت رسمی پذیرفته باشد یا درست بگوئیم مؤسسان تفکر از آنجا که سخنشان خلاف عادت است یاغت های خود را به دشواری می توانند به معاصران بیاموزند. فلسفه در ابتدای هر دورانی از تاریخ خود ریشد و بسط طبیعی دارد و در این ریشد طبیعی بسیاری مطالب که در آغاز بوده از نظرهای می افتد. در حدود چهل سال قبل که در يك مجلس محدود اهل فلسفه گزارش اقوال و آراء فارابی را می گفتم بعضی همکارانم از شنیدن سخنانی که فارابی درباره نبوت و زبان و فرهنگ و نسبت فلسفه با دین گفته است تعجب کردند. من هم ابتدا از تعجب آنها متعجب شدم اما بزودی دریافتم که نه فقط همکاران من بلکه شاگردان فارابی از صدها سال پیش از این مطالب چشم پوشیده اند. فلسفه اسلامی بعد از فارابی راه ریشد طبیعی را پیمود و وقتی به این سینا رسید تا حدی جا افتاده و آموختنی شده بود و البته عظمت و نبوغ ابن سینا آن را بیشتر مستعد تعلیم و انتقال کرد. ابن سینا از بابت چیزهایی که از فارابی آموخته بود از او تجلیل کرد اما درباره مطالبی که مسکوت عنه گذاشته شده بود چیزی نگفت و با آنها مخالفت نکرد. وقتی با يك رأی و نظر مخالفت می شود معنی اینست که طرح آن نظر ناروا و بی جا نیست ولی بی اعتنایی به سخن و مسکوت گذاشتن آن، بیرون راندنش از دایره بحث و نظر است چنانکه بعضی از آراء فارابی از دایره فلسفه اسلامی خارج شد. شاید بهتر باشد بگوئیم که این آراء در گفتار غالب فلسفه دوران اسلامی جایی پیدا نکرد ولی اکنون در زمان ما که به مسائلی مثل نسبت عقل و ایمان (فلسفه و دین) و ارتباط فرهنگها اهمیت دارد می توانیم به فلسفه فارابی بازگردیم و بررسییم چرا پس از فارابی این مسائل در نظر صاحب نظران جلوه نکرد و کسی به آنها نپرداخت شاید پاسخ این باشد که وقتی عمده آثار و آراء فلسفه یونانی به عالم اسلام منتقل شد و فارابی تفسیری از آن را که مناسبت با جهان اسلام بود فراهم آورد، دیگر نیازی به بحث در شرایط امکان ارتباط فرهنگها و مشکل ترجمه و نسبت زبان و تفکر نبود. برنامه درسی و ترتیب کار مدارس نیز به تدریج صورت تحقق پیدا کرد و مسئله دین و فلسفه هم گرچه در عالم بحث و نظر بنحوی کاملاً رضایت بخش حل نشده بود تقابل آنها دیگر چندان شدید نمی نمود و در شمار مسائل اختلافی بین علمای دین درآمده بود یعنی از میان علمای دین کسانی (شاید به پیروی از فارابی) فلسفه را مایه استحکام مبادی و احکام دین می دانستند و البته بسیاری هم با آن مخالف بودند ولی بهرحال فلسفه در عالم اسلام وارد شده و جایی برای خود باز کرده بود. امروز ما دوباره در عصر انتقال قرار گرفته ایم و باید به امر انتقال علم و تفکر و شرایط هم سخنی فرهنگها ببندیشیم. در این تأمل فارابی می تواند پیشرو و آموزگار ما باشد.